



18 جولای 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش شصت و هفتم)

گزارشی از زبان رئیس ضبط احوالات سفوی درباره سقوط کابل:

خواجه جان خان صاحبزاده که یکی از معاریف سرشناس پروان بود، چهارپسرداشت و همه به دلیل اقامت تبعیدی پدرشان در زمان امیر عبدالرحمن خان درپشاور، با تعلیم بار آمده و پس از برگشت به وطن در عصر سراجیه و امانی صاحب مقام در دولت گردیدند، اما به دلیل اختلاف نظریاً اصلاحات امانی همه آنها در ردیف همکاران و معتمدان خاص حبیب الله کلکانی قرار گرفتند و هریک به مقامهای ارشد و حساس سفوی مقرر شدند، چنانچه برادر بزرگ عطالحق وزیر خارجه، برادر دومی نایب سالار محمدصديق خان قوماندان عمومی قوای سفوی در سمت جنوبی، برادر سومی شیرجان خان به حیث وزیر دربار و در واقع صدراعظم و برادر چهارمی محمد کریم خسروی به حیث رئیس ضبط احوالات رژیم سفوی ایفای وظیفه میکردند.

محمدکریم خسروی صاحبزاده که شخص صاحب قلم بود، بعداً درسالهای اخیر سلطنت اعلیحضرت محمدظاهر شاه به نویسندگی پرداخت و مقالاتش در روزنامه کاروان به نشر میرسید، از جمله یکی هم سلسله مقالاتی درباره رویدادهای مربوط به دوره امیر حبیب الله کلکانی میباشد که در شماره های متعدد سال چهارم (1351) آن روزنامه به نشر رسیده است. در اینجا با استفاده از آن نوشته ها میخواهم به نکاتی مهم گزارش محمدکریم خسروی رئیس ضبط احوالات رژیم را پیرامون چگونگی سقوط ارگ و فرار امیر حبیب الله و یاران نزدیکش بطرف شمالی مختصراً از نظر بگذرانیم.

اومی نویسد: «اینکه شاه ولی خان به همکاری شاه محمودخان حسب هدایت نادرخان به سنگرهای دهقانان [او قوای سفوی را در نوشته خود بنام "دهقانان ویا قوای دهقانی" و قوای مخالف را بطور کل بنام "قوای مزدور" می نامد که برای رعایت امانت نقل قول در اینجا عین دو نام ذکر میگردد] هجوم آورده، محاذ بعد محاذ با دادن تلفات تسخیر می نمود، تا اینکه به اطراف کابل رسیدند. قوای دهقانی از کاسه برج بالا حصار و تپه مرنجان بر قشون مزدور با شلیک های توپ اقدام نمودند که تلفات بر قوای مزدور وارد آوردند و قوای مزدور متفرق گردید. امیر [حبیب الله] با عده پیروانش، مزدوران را از تپه شکست داده زیر تپه راند و خودش با نفرش بسلامت رسید، اما گفت: "مزدوران بسیار است و عده ما هم محدود است که از پیشروی آنها جلوگیری شود، ساعتی بعد باز هم هجوم می آوردند و تپه و قلعه [بالاحصار] را تصرف میکنند. چون نفر قلعه همه با حمیدالله [برادرش ملقب به سردار اعلی] به مشرفی رفته بودند، قلعه با اسلحه و جبه خانه و عده محدود محافظ سپرده شده بود. آنها تا آخرین فرد در مقابل قوای مزدور جنگیدند تا همه آنها کشته و قلعه بدست مزدوران افتاد، خلاصه امیر با عده از همکارانش به موتر سوار و داخل ارگ شدند و عده مامور گردید تا توپچی ها را با توپ ها داخل ارگ آوردند، چنانچه تا شام توپها و توپچی ها داخل ارگ آورده شد، در خود ارگ هم 220 نفر موجود بود که 80 نفر آن کوه دامنی و کلکانی و باقی ملازمین خوانین بودند که در ارگ وجود داشتند.»

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

محمد کریم خسروی در ادامه می افزاید: «ارگ از طرف امیرحبيب الله امر قلعه بندی داده شد؛ صدای فیرها از هرطرف بگوش رسیده و نزدیک شده رفت تا اینکه افراد پردل سپهسالار در "وزیرآباد" رسید و نعره ها بگوش ها رسید که خاطرجمع باشید، رسیدیم. امیر امر بازکردن دروازه های ارگ را داد.... صدای تفنگ عساکر پردل با نعره های الله اکبر که خیلی نزدیک شده میرفت، بگوش رسید و دل‌های محاصره شدگان تازه قوت گرفته بود که ناگهان صدای فیرهای تفنگ ها خاموش گردید. همه متحیر و سراسیمه یکی بطرف دیگر دیده با اشاره می پرسیدند که علت این خاموشی چیست، اما کس نمی فهمید تا نفر از میدان جنگ رسیده و به حبیب الله گفت: پردل توسط شخصی از پشت سر زده شده و لشکرش سراسیمه شده، خود سرانه راه کوه‌دامن را در پیش گرفتند. این خبر ناامیدی زیادی بار آورد و دروازه های ارگ دوباره محکم گردید.... بعد از طعام شب تیلفونی از بالا حصار رسید که در آنجا 43 نفر مانده و دیگران کشته شده، اگر کمک نرسد، مزدوران از راه دروازه خونی داخل شمال بالا حصار شده آنجا را محاصره خواهند کرد و جبه خانه از دست میرود... صبح بعد از طلوع آفتاب به روی قلعه برآمدیم، ناگهان برسرما از کوه آتش باری صورت گرفت. افراد تحت امر ما به مقابله پرداختند و بعداً معلوم شد که همه شهید شده بودند و مواضع شان توسط قوای مزدور اشغال شده بود.... دیگر صدای تفنگ از قلعه [بالاحصار] نبرآمد، اما از طرف جنوب (چمن حضوری و قلعه حشمت خان) حمله شدید لشکر مزدور رسید و تمام روز با مزدورگشی گذشت. بعداً خبر رسید که ارتفاعات همه کوه ها بدست مزدوران افتاده و مزدوران قدم بقدم نزدیک شده میرفت. ... من قبل از دمیدن شفق با عده از بالا حصار پایان شده از راه سیاه سنگ خود را به تپه مرانجان انداخته به تپه بی بی مهر و رسانیده و از آنجا خود را به دروازه شمالی ارگ رسانیدیم و امیر را زیارت کردم. امیر از وضع بیرون پرسید، گفتم که مردم جنوبی به جمع آوری ولجه [غنایم جنگی] گرفتار اند.»

محمدکریم رئیس ضبط احوالات رژیم سقوی علاوه میکند که: «ارگ تقریباً محاصره شده بود. رسیدن عساکر پردل و کمک والی محسن و برادرانش و هم جنرالهای براننده که قوماندانی محاذات دور و نزدیک و مخصوصاً قله های کوه بودند، به نا امیدی مبدل گردید، زیرا همه کشته و یا زخمی و یا به شمالی رفته بودند. قاصدی هم از شمالی نمیرسید که از گزارشات کوه‌دامن آگاهی دهد که در آنجا چه می گذرد. تنها آوازه رسیدن جنرال خان محمد نجرابی و عسکر او بلند بود که از مشرقی باید میرسید، اما این امیدهم به نا امیدی مبدل گردید، زیرا او بطرف نجراب رفته بود. حمیدالله برادر امیر هم در جنگ با خوگیانی زخمی شده و از حرکت نبود و او را مخفیانه به ارگ آورده بودند و چهار نفر از خواهرزاده های امیر نیز زخمی شده بودند.... از کنج کوچه شرقی ارگ بسمت جنوبی کوچه در حرکت بودم که یک گلوله توپ 36 پم به دیوار جنوبی ارگ خورد و منفجر شد و بعد فیردوم و سوم صورت گرفت که بر اثر آن جبه خانه آتش گرفت و آتش به گدامها سرایت و همه را طعمه حریق ساخت. امیر به نفرهای خود امر کرد سنگرهای بالا را ترک گفته و در سنگرهای دیوار زیرین ارگ جا بگیرند. سنگرهای دفاعی همه از دست رفته، چنانچه نان برای شب موجود شده نمی توانست، برق هم قطع شده بود... اما روحیه قوی بود، نه پروای نان داشتیم و نه از چراغ را؛ یک خاموشی مطلق حکمفرما بود و صدای های مدهش انفلاق های بم برای ما یک سرگرمی شده بود. امیر فرمان داد مجلس اضطراری در داخل ارگ صورت گیرد و مجلس فیصله کرد که مقدار زیاد کارتوس با تفنگ ها و بم ها در نقاط حساس جابجا و کمین گیرند و به جنگ ادامه دهند.... و فدائیان از امیرخواست نمودند که بافامیل های دهقانان و ارکان دولت دهقانی بسمت شمالی حرکت نمایند. پس همه از زن و مرد مسلح آماده حرکت بطرف شمالی شدند تا هرچه زودتر غرض حمله دوباره بکابل اقدام فوری

نمایند و در این مجلس فیصله گردید که اولاً یک وفد به نادرخان فرستاده شود که لویه جرگه را تشکیل نماید و هر کی را قوم به پادشاهی انتخاب کرد، همه به او بیعت کنند و تا جمع شدن سران قوم در لویه جرگه جنگ معطل و هرجانب آتش بس را رعایت کند. دوعضو هیئت عبارت بودند از سردار علیشاه خان که با فامیل درارگ توقیف بود و یک نفر از قابچی باشی های تره خیلی بنام محدخان. هیئت از دروازه ارگ خارج گردید و هدایت داده شد که در بازگشت آن کسی مزاحم نشود. در حدود ساعت دوازده شب از اعضای هیئت تنها قابچی بازگشت، علی شاه خان هنگام برآمدن از ارگ در پایش گلوله خورده بود. قابچی باشی گفت: شرط لویه جرگه را قبول و امر داده شد تا آنوقت از حمله بزرگ خودداری بعمل آید و از طرف ارگ هم باید فیر معطل گردد... فیر هر دو طرف خاموش گردید، اما جبه خانه ارگ در گرفته یک محاربه شدید در داخل ارگ جاری بود که گوشها را کر می ساخت.»

به قول محمد کریم خسروی: «فامیل های حبیب الله و حمید الله و والی محسن و منصبداران کوهدامن و کلکان خورد و کلان به چهل نفر میرسید، برای حمل و نقل ایشان بیست اسب و سی یابو بکار داشت. کمندهای اسب خاصه در ارگ بود و همه آماده حرکت شدند. سرپرست این کاروان امین الله پدر امیر تعیین گردید و کاکاهایش محافظین دوطرف این کاروان تعیین شدند. امیر با یکایک فدائیان خداحافظی کرد و ایشان را به پایداری در جدال با مزدوران تشویق و آمادگی دوباره اشغال کابل را به ایشان به زودترین وقت نوید میداد و خودش با کاروان یکجا عازم کوهدامن گردید. ارگ کابل بتاريخ 25 میزان 1308 خلاف پیمان حمله عمومی عساکر که با مقاومت فدائیان مواجه شدند تا وقتی ادامه یافت که همه آنها جام شهادت نوشیدند و در هجوم بعدی دیگر مدافع وجود نداشت و مزدوران از بالای اجساد شیرمردان بخون خفته گذشتند و به چپاول ارگ پرداختند. این فتح از نادرخان نبود، بلکه فتح از انگلیس و روس بود که نگذاشتند آزاده ای را براریکه قدرت ببینند.» (متن فوق از نوشته محمدکریم صاحبزاده خسروی، تحت عنوان "علل ظهور حبیب الله و سیدحسین و سقوط حکومت امانی"، منتشره روزنامه کاروان، سال چهارم نشراتی، 1351، شماره های 210، 212 و 213 برگرفته شده و در کتاب "از عیاری تا امارت امیرحبیب الله کلکانی"، تألیف: عبدالشکور حکم، چاپ اول، پشاور، 2002، صفحه 444 تا 453 با اختصار اقتباس گردیده است)

یک بررسی مختصر تحلیلی از چگونگی فتح کابل و سقوط رژیم سقوی:

تا اینجا از چگونگی اوضاع در سمت جنوبی از تاریخ ورود محمدنادرخان و برادرانش به افغانستان تا فتح کابل و سقوط رژیم سقوی به استناد مآخذ متعدد گزارشاتی ارائه گردید. اینک خلاصه آنچه تاحال در این مورد گفته شده است، به حیث نتیجه بررسی بطور مختصر تقدیم میشود:

1 - پلان برگشت محمدنادرخان و برادرانش به افغانستان به روی هدف مشخص رسیدن به سلطنت طبق خواست انگلیس ها صورت گرفته بود، چنانچه مذاکره او با شخصیت های سیاسی برتانوی در هند، بخصوص دیدار و مذاکره با همفریز سفیر برتانیه در کابل که همزمان با ورود محمدنادرخان به پشاور، وی نیز از کابل به آنجا رسیده بود، به این حقیقت اشاره میکند؛ همچنان برطبق هدایت همفریز دیدار محمدنادرخان با "ولتن چیف" کمشنر پشاور و تعیین نمایندگان ارتباطی بین آنها از جمله مولوی الله نواز خان ملتانی و حاجی محمداکبر به نمایندگی از محمدنادرخان و ام.ای. حکیم و صاحبزاده محمدصادق از طرف انگلیسها به حیث اشخاص وسیط جهت تماس با محمدنادرخان و انگلیسها موضوع مهم دیگر است. علاوه دیدار و مذاکره با مکونچی Maconachie پولیتکل ایجنت در ایجنسی گرم بتاريخ 7 مارچ 1928 در شهرتل (تهل) و فراهم آوری زمینه ملاقات نادرخان با برادرش شاه محمودخان در پارا

چنار و بعداً تبادلۀ نامه ها و پیام های شفاهی با دنیس بری و همفریز که همه این دیدارها و مذاکرات رسماً ثبت در اسناد محرمانه آرشیف لندن و آرشیف هندبرتانوی میباشند، نشانه های واضح روابط محمد نادرخان را با انگلیسها آشکار می سازد که نمیتوان از آن انکار کرد.

2 - محمد نادرخان و برادرش شاه ولی خان در مدت شش ماه از تاریخ ورود خود به افغانستان (19) حوت 1307 (8 مارچ 1929) نخست درخوست و سپس در راه عزیمت بطرف گردیز به دلیل مخالفت های ذات البینی اقوام آنجا و نیز مقاومت طرفداران سقو با مشکلات زیاد مواجه شدند و به همین دلیل آنها نتوانستند رسماً به گردیز بروند و ازحاشیه آن شهر عبور کرده و در "بالا ده" اقامت نمودند و از آنجا حملات خود را برای رسیدن به کابل آغاز نمودند. در نتیجه سه شکست پیهم در "چرخ" لوگر به سرکردگی شخص محمدنادرخان، متعاقباً شکست قوای شاه محمود خان در "خوشی" لوگر و سپس شکست و گریز قوای شاه ولی خان در گردیز، آنها تصمیم گرفتند تا مرکز قوماندۀ خود را از "بالا ده" به "سجنک" و سپس به "علی خیل" جایی انتقال دهند. این شکست های پیهم موجب شد تا محمدنادرخان از فتح کابل مأیوس گردد و در ضمن کوشید به تجدید قوا از اقوام جنوبی بیردازد که در اثر این شکست های پیهم، اقوام جنوبی حامی او نیز از موفقیت در جنگهای آینده نا امید شده بودند و از ادامه جنگ طفره می رفتند.

3 - محمد نادرخان از مأیوسیت خود به دنیس بری سکرتر امور خارجه هندبرتانوی و همفریزسفر انگلیس در کابل که آنوقت در سملۀ اقامت داشت، نامه نوشت و پیام شفاهی فرستاد که اگر هند به قبایل آنطرف سرحد اجازه ندهد که به او کمک و معاونت نمایند، هرگز کامیاب نخواهد شد و افغانستان دچار هرج و مرج و تباهی خواهدشد. اما انگلیس ها به دلیل پالیسی بیطرفی نام نهاد خود در امور داخلی افغانستان ظاهراً از قبول این پیشنهاد خودداری کردند، اما در عمل مانع ورود قوای قبایلی وزیر و میسود که روانه سمت جنوبی به حمایت از امان الله خان بودند، نشدند و نیز به کمک های تسلیحاتی و نقدی خود بطور غیر مستقیم افزودند.

3 - محمدنادرخان ادعا دارد که او توانست با اعزام یک هیئت مشتمل برمولوجی الله نواز خان و حاجی نواب خان، قوای وزیر و میسود را به حمایت خود جلب نماید، درحالیکه این ادعا را جرنیل یارمحمدخان وزیر سردسته قوای قبایلی مذکور رد نموده و در کتاب خاطرات خود می نویسد که: آنها قبل از دیدار با هیئت اعزامی نادرخان برای سرنگونی حکومت سقوی و اعاده مجدد سلطنت به شاه امان الله غازی کمر بسته و به همین عزم بسوی جنوبی در حرکت بودند که در نیمه راه با هیئت اعزامی نادرخان و ارائه نامه او آشنا شدند. او می افزاید که: هیئت در جلب قوای ما هیچ نقشی نداشت و ما به استناد مکتوب نادرخان جهت سرکوبی حبیب الله با او همکار شدیم و بطرف "علی خیل" جایی روانه گشتیم. در علی خیل با تدویر یک جرگه بزرگ به شمول نادرخان و شاه محمود خان بتاريخ 2 میزان 1308 یک پیمان 15 فقره ای را در حاشیه قرآن مجید درج و امضاء کردیم که در ماده دوم تا ششم آن چنین آمده بود: «2 - لشکری های جدران، منگل، جاجی و گردیزی جدا از لشکر وزیر، میسود، ورو و تنی میباشند. 3 - تمام امور جنگ با طرفداران حبیب الله به اساس تصویب و فیصله بزرگان صورت میگردد. 4 - تا وقت گرفتن کابل سپهسالار صاحب در علی خیل جابجا میباشد و کرنیل شاه ولی خان به وکالت سپهسالار با لشکر همراهی میکند. 5 - بعد از نجات وطن اعلیحضرت غازی امان الله خان برای سلطنت کردن خواسته میشود و یا به یکی از منسوبین خانواده او سلطنت سپرده میشود. 6 - تا آمدن اعلیحضرت غازی امان الله خان، سپهسالار صاحب

د پانو شمیره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

وکیل سلطنت میباید. « متن مکمل این پیمان که در مباحث قبلی درج شده است، متأسفانه در هیچ یک از مآخذ منتشره آن دوره ذکر نشده و حتی از آن نام برده نشده است که این خود نشانه ای از کتمان یک حقیقت میباید.

4 - به قول جرنیل وزیر: برطبق همین پیمان لشکر ما از گل غندی - علی خیل بتاريخ 6 میزان 1308 (24 سپتمبر 1929) به عزم فتح کابل حرکت کرد. در طول راه و جنگ هائیکه با قوای سقوی رخ داد، لشکر وزیر و میسود که تعدادشان جمعاً به تقریباً پنج هزار میرسید، در برابر قوای قومی جنوبی تحت قیادت شاه ولی خان که جمعاً تعدادشان از هزار نفر کمتر بود، در فتح سنگر ها رشادت زیاد به خرج داد، درحالیکه قوای زیر امرشاه ولی خان اکثراً در عقب جبهه در همراهی قوماندان خود مصروف جنگ بودند. تا آنکه قوای قبایلی وزیر و میسود پیشگام فتح کابل گردیدند.

5 - بعد از آنکه شاه امان الله وطن را ترک کرد و علی احمدخان بدست قوای سقوی در قندهار اسیر و بعداً اعدام شد و قوای غلام نبی خان چرخي نا امید میدان را در مزار شریف رها کرد و بطرف روسیه رفت، قوای سقوی با فتوحات زیاد توانستند به ولایات شمال کشور، هرات، قندهار و تاحدی در مشرقی و نیز تا بامیان سیطره خود را پخش کنند. یگانه جبهه جنگ در سمت جنوبی تحت قیادت محمدنادرخان و برادرانش بود که رژیم سقوی بیشترین قوای خود را به آن سمت متمرکز ساخته بود و این خود دلیلی برآن بود که قوای قومی حامی محمدنادر خان در طول مدت تقریباً شش ماه نتوانستند پیشرفت نمایند و مواجه با شکست ها شدند.

6 - اگر قوای قبایلی وزیر و میسود از آنطرف سرحد نمی رسیدند، فتح کابل بدست محمدنادرخان و برادرانش امکان پذیر نبود. تا سالهای بعد کمتر کسی میدانست که انگیزه واقعی ورود قوای قبایلی وزیر و میسود به افغانستان با تعداد کثیر و راه اندازی جنگ چه بود؟ همه فکر میکردند که آنها بوسیله انگلیسها ترغیب و به چنین اقدام مبارت ورزیدند و لذا مخالفان بعضاً اصطلاح "قوای مزدور" را بر آنها اطلاق میکردند. اما رجوع به تاریخ و دشمنی عمیق این دو قوم در برابر سلطه انگلیس در ساحات قبایلی و علاقمندی آنها به استقلال افغانستان و حمایت از شاه امان الله به حیث قهرمان آزادی خواهی در منطقه، به امید آنکه ایشان نیز خود را از زیر یوغ استعمار انگلیس برهانند، موجب شد که وقتی شاه امان الله از سلطنت استعفی و به قندهار رفت و در آنجا بار دیگر برای اعاده سلطنت پدری خود داخل اقدام شد، همین قوم وزیر برای حمایت از شاه موصوف لشکری ترتیب داد و در قلات و مقر علیه قوای سقوی به حمایت از قوای امانی داخل پیکار شدند. برعلاوه برطبق دستور و فرمان امان الله خان که از ایشان تقاضای کمک کرده بود، آنه بار دیگر بسیج شدند و خواستند از راه جنوبی بسوی غزنی در جنگ مقابل سقوی ها سهیم شوند. اما خبر شکست قوای امانی در غزنی و سپس بیرون شدن شاه از وطن، خبر مأیوس کننده برای آنها بود و لذا به منظور سرنگونی رژیم سقوی، آنها عزم ادامه جنگ را به امید برگشت شاه امان الله و اعاده مجدد سلطنت کردند و در آن راه کمر همت بستند. چون محمدنادر خان نیز هدف مبارزه خود را سقوط رژیم سقوی قرار داده بود، لذا وزیرها و میسود با محمدنادر خان پیوستند و ضمن عقد یک پیمان 15 فقره ای در "علی خیل" جاجی هدف اصلی خود را اعاده سلطنت به شاه سابق و یا یکی از منسوبین خانواده او در ماده 5 و 6 آن پیمان که فوقاً ذکر شد، در حاشیه کلام الله مجید درج نمودند و همان بود که آنها تحت قیادت جرنیل یارمحمد خان وزیر و دیگر سران قومی خود با قوای قومی جنوبی زیر قیادت شاه ولی خان همراه شدند و در ظرف 20 روز موفق به فتح کابل گردیدند.

د پانو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

7 - جرنیل وزیر می گوید: وقتی به کابل رسیدیم و جنگ با قوای سقوی به شدت در جریان بود، سردار شاه ولی خان با چند نفر از یاران خود سوار بر اسب از هندکی (چهلستون) حضور بهم رسانید. اومی افزاید که: مردم کابل ما را نمی شناختند و همه فکر میکردند که تمام قواء زیر اثر شاه ولی خان می باشد و به همین دلیل اکثر بزرگان و سرداران کابل دور او حلقه زدند و با شعار های زنده باد از او استقبال کردند. اینجاست که شاه ولی خان در نقش قهرمان و فاتح کابل تبارز نمود و از سران قومی وزیر و میسود که در فتح کابل نقش اساسی و کلیدی داشتند، کسی یاد نکرد.

8 - اینکه بعد از فرار حبیب الله کلکانی با خانواده اش بسوی شمالی، این موضوع که ارگ چگونه تسخیر شد، متأسفانه در کتابهای چهارگانه ("بحران و نجات"، "نادرافغان"، "یادداشت های من" و "رویداد های مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادر شاه شهید" و حتی در بعضی مصاحبه های اشخاص که بعداً تحت الشعاع سلطنت نادری و برادرانش صورت گرفته بود، همه فتح کابل را صرفاً به سردار شاه ولی خان (بعداً مارشال و ملقب به فاتح کابل) نسبت میدادند و از نقش قبایل وزیر و میسود مقیم ماورای سرحد علنی یاد نمی کردند و حتی حامیان حکومت سقوی آنها را بنام قوای "مزدور" می نامیدند.

در اینجا نباید فراموش کرد که این دو قوم در جنگ سوم افغان - انگلیس به دلیل مخاصمت شدیدی که با انگلیس ها داشتند، به حمایت از جنگ در محاذ جنوبی پرداختند و تهانه های انگلیسی را فتح کردند که کریدت همه جان فشانی های آنها را سپهسالار محمد نادر خان به حیث قوماندان عمومی آن محاذ به خود اختصاص داد. متأسفانه همچو ادعاها تاختم دوره سلطنت محمدظاهر شاه ادامه داشت. اما کتاب خاطرات جرنیل یار محمد خان وزیر سایه های تاریک موضوع را روشن ساخت. همچنان از سال 1973 به بعد نویسندگان و محققان خارجی نیز به نوشتن آثار مهم درباره تاریخ افغانستان بخصوص دوره امانی و سقوی و همچنان آغاز سلطنت محمدنادر شاه مطالب با ارزش و مستند نوشته اند که موجودیت این آثار جدید، لزوم بازنویسی و بازنگری تاریخ معاصر کشور را که در ظرف تقریباً 44 سال زیر نگین سلطنت قرار گرفته بود، حتمی می سازد، تا جای بعضی ادعاهای دروغین را واقعیت ها بگیرد و نسل جوان از آن آگاهی یابد. متأسفانه هنوز هم کسانی هستند که بر طبل دروغین گذشته می کوبند و هیچ نوع تغییر را بسوی دریافت حقایق قبول نمی کنند.

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکی په خیر و لولۍ